

# هوالبهی - یا من وقف حیاتہ لاعلاء کلمۃ اللہ آنچہ...

حضرت عبدالہباء

اصلی فارسی



۱۸۸

هوالبهی

یا من وقف حیاتہ لاعلاء کلمۃ اللہ آنچہ مرقوم فرمودہ بودید ملحوظ گردید و بہ دقت تمام حسب الوصیت قرائت گردید. کلمہ کررتہ زادت حلاوۃ تا آن کہ معانیش چون قند مکرر مذاق را پر از شہد و شکر نمود چہ کہ منبعث از خیر خواہی بود. مرقوم فرمودہ بودید کہ کلّ موقن بہ کتاب اقدس و کتاب عہد ہستند هیچ منکری ندارد پس این اختلاف چیست و از کجاست؟ نزد آن جناب واضح است کہ یقولون بالسہم ما لیس فی قلوبہم و از این گذشتہ استقامت شرط است بہ مجرد قول تمام نگردد، انّ الذین قالوا ربنا اللہ ثمّ استقاموا تنزل علیہم الملائکۃ. با وجود اقرار و اعتراف بہ کتاب اقدس و کتاب عہد مخالفت در جمیع شئون مطابق نیاید. مثلاً بعضی از احباء ارض اقدس بہ لسان در نہایت فصاحت و بلاغت اظہار ثبوت و رسوخ بر عہد و پیمان مینمایند ولی با وجود تنبہات شدیدہ این عبد نظر بہ حکمت الہیہ کہ بدون اطلاع نفسی بہ جہات چیزی مرقوم ننماید خفیاً متصلاً مکاتیب بہ اطراف فرستادہ کہ بہ انواع وسائل شبہات در قلوب افکند این اقرار با این اصرار در القاء شبہات، بسی مباین. این نبدہای از مباینت ہاست و قس علیہا البواقی. این عبد نظر بہ این کہ مبادا از این جہات نفسی چیزی نگارد کہ نفعات دیگر داشتہ باشد چنین زحمتی را تحمل نمود کہ جمیع مکاتیب را با وجود مشاغل بی پایان قرائت کند و آنچہ اشارہ یا کتایہ مناسب نہ محو نماید. چہار سال بہ جان عزیزت کہ ہر روزی در محو بعضی عبارات مبلغی مرگب میخورم و بہ



ORIGINAL



AUDIO

این امید که به قدر امکان محافظه خواهد شد بعد یک دفعه ملاحظه گردید که از اطراف مکاتیب سرّیه دسته دسته اعاده مینمایند و چون به مضامین نظر شد جمیع مکاتیب مملو از القاء شبهات.

دیگر ملاحظه نمائید حالت تأثرات این عبد را که در حالتی که مستغرق در بحر بلاست و جمیع اعداء از جمیع نقاط مهاجم و مشکلات بی پایان و زحمات و مشقّات بی کران با وجود این شب و روز در اعلاء کلمه الله مشغول و فریداً و وحیداً در بین احزاب عالم مقهور. با وجود این دوستان نیز جمیع اوقات و امورشان را حصر در خرابی این عبد نمایند شب و روز در نهایت رفاهیت و نعمت و آسودگی گذرانده جمیع اوقات را صرف تخریب بنیان عهد و پیمان نمایند، آیا ثمره کتاب اقدس این شد؟ آیا نتیجه کتاب عهد این است؟ آیا مضمون وصیّت الله این بود؟ آیا نصوص الهی این مقتضی داشت؟ فأنصفوا یا اولی الانصاف. و این معلوم است چون زمام امور از دست این عبد برود البتّه در جمیع امور فتور حاصل گردد و هر کس به حسب فکر خویش حرکت نماید.

حضرت روح خطاب به اصحاب میفرماید انتم ملح الأرض اذا فسد الملح بما ذا یملح؟ و اما سبب این اختلافات چیست و کیست مرقوم فرموده بودید. آن جناب بحقّ الیقین و عین الیقین اساس و جهت و سبب را بتامه مطلع هستید اتقوا من فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله. ولی این عبد قسم به حضرت مقصود که با نفسی جدال ندارم و نزاع نکنم و شخصی را رئیس المشرکین به کتایه و اشاره نفهمانم و شیعه شنیعه نگویم و طیور لیل نخوانم و ناعق نامم و ضمناً تفسیق و تکفیر ننمایم کلّ را احبای الهی گویم و دوستان جمال مبارک خوادم نهایتش این است که گویم در میثاق الهی متزلزل نشوید و در امر الله اختلاف نیفکنید عزّت پایدار را محض افکار بی پائی از دست مدهید تیشه بر این بنیان زنید و ریشه کلّ را مکنید الطاف و عنایات جمال مبارک را روحی لاجبائّه الفداء به خاطر آرید و بر زحمات و بلایا و مشقّات و زنجیر و اسیری او رحم کنید خون مطهر حضرت اعلی را روحی لترتبه الغائبة فداء هدر ندهید.

صد هزار نفوس مقدّسه با کمال وجد و طرب در امر الهی جانبازی نمود و با وجد و طرب به قربانگاه ربّانی شتافت خائمان بر باد داد و مال و منال به تاراج، اطفال خرد سال به اسیری داد و اهل و عیال بی معین و دستگیر گذاشت حال شما که در نهایت عزّتید و در منتهای راحت نه غمی نه غصّه ای نه بلائی نه زحمتی از جمیع اهل عالم مستتریح تر حتی از زحمات و مشقّات و تحمّل تکلیفات دولت بی خبر زحمات آن فدائیان را اقلّ از میان نبرید و ذلّت کبری از برای امر الله و خود روا مدارید لکن لا حیات لمن تنادی. با وجود این الحمد لله تا به حال نه قلهماً و نه لساناً و نه کتایه و نه اشاره و نه ضمناً نفسی را تفسیق نمودم تا چه رسد به تکفیر و انشاء الله به کلّ شب و روز خدمت نموده و خواهم نمود ابداً نظر به قصور احدی نخواهم کرد بلکه محض عبودیت به آستان مقدّس جانفشانی خواهم نمود. ملاحظه فرمائید چند روز پیش از ایران خبر رسید که امت یحیی جشن گرفته اند و رقص کرده اند که الحمد لله بعضی از اهل ارض اقدس در حقّ فلان ردّ نوشته اند و اعلان کرده اند و بر

دو فرقه شده‌اند و فلان را رئیس المشرکین دانسته‌اند و حزب شیعه شنیعه شمرده. این عبد به قسمی متأثر شد که آن شب را تا به صبح به ناله و مناجات مشغول شد و چنان احتراقی در قلب حاصل گشت که صبح در وجه اثر غریبی از احتراق نمودار شد که معلوم گردید که در کبد چنان تأثیر نموده که شبه آن در وجه ظاهر شده. با وجود این ابداً ذکر نمی‌نمود و شکایتی نکرد ولی بعضی از احباء از این خبر ابداً متأثر نشدند بلکه متبسمانه استماع نمودند یا حسرة علینا نتیجه عهد و میثاق نیر آفاق این شد که دوستان حق چون آن جناب خون بگریند و دشمنان رقص و طرب نمایند و اگر سستی و فتور دوستان الهی در پیمان رحمانی چنین استمرار یابد به عتبه مقدسه روحی لثربه الفداء قسم که بدتر از این گردد و بکلی اساس الهی متزلزل شود و جمیع در بئر ظلماء خذلان ابدی گرفتار آئیم. این عبد حال در شب و روز امید و رجائی که از درگاه احدیت دارم این است که انشاء الله به زودی از این دام گرفتاری نجات یافته به عالم دیگر شتابم تا در آن عالم نه از ستایش احباء و نه از سنگ طعنه مکفرین به اشاره و ایما خبر بگیرم. و اما چاره این کار استفسار فرموده بودید.

تا دوستان را امید باقی که توان به تدبیر و اراجیف این عین حیات میثاق را از مجرای اصلی تحویل نمود و این کوکب منیر را از فلک اثیر به برج دیگر نقل کرد ابداً این فسادها تمام نشود و این غمام ظلمانی از افق امر الله زائل نگردد. اما اگر یاران چنان که باید و شاید بر عهد و پیمان قیام نمایند و ثبوت و رسوخ بنمایند دیگران از تغییر و تحویل مرکز میثاق نومید شوند و ترک تحریک و تدبیر نمایند کم کم افق نورانی امر الله از این ابر غلیظ پاک و مقدس گردد و دوستان حقیقی و یاران صمیمی چون آن یار مهربان روح و ریحان یابند و دشمنان حضرت یزدان محزون و مأیوس و سرگردان بادیه خذلان گردند و جمیع اجزاء در ظل سدره منتهی از هر آفتی محفوظ و مصون مانند. بعد از صعود به قوت توکل و نیروی تأیید جمال قدم روحی لاجبائه الفداء در جمیع آفاق علم کلمه الله چنان مرتفع گردید که اعداء خون گریستند و دوستان امیدوار گشته بی نهایت مسرور و محظوظ گشتند. حال از نشر این نفحات غیر مرضیه قضیه بر عکس گردیده و عنقریب سوء نتیجه و خذلان ابدی موجود و مشهود گردد قد ظهر الفساد فی البر و البحر و این عبد همدمی جز چشم گریان و دل سوزان ندارد، عالمی در عیش و نوش و ما و چشم اشکبار، اما اشکو بی و حزنی الی الله.

و دیگر آنکه از ضدیت قدیمه بین احباب و این وسیله فتور در میثاق گشته مرقوم فرموده بودید.

اولاً آنکه اهل فتور را سبب مشهود و مشهور است و پیش از صعود و تلاوت کتاب عهد میان جهتین اصلاً اسباب نقار در میان نبود بلکه اکثر با هم الفت داشتند و در میان بعضی که جزئی کلفتی بود به الفت تبدیل شد و میان نفوس دیگر که الفت بود به سبب ثبوت یکی و تزلزل دیگری بالعکس کلفت حاصل گشت. در میان متزلزلین دوستان به قسمی عداوت بود که نسبت به یکدیگر هر اسنادی مینوشتند و تفسیق و تجهیل و تحقیر مینمودند که فلان سبب تضییع امر الله گشته و به سبب شدت جانت این طائفه را رسوای

خاص و عامّ نموده و استشهاد تمام کرده که شیعهٔ خالص مخلص مرتضی علی است و از هر مذهبی جز اثنی عشری بیزار است دیگری نسبت به دیگری مرقوم مینمود که این شخص نه چنان به فسق و فجور مشغول شده که شرح توان داد سبب ملامت و شماتت اعداء شده و از این قبیل بسیار و این عبد جمیع این اوراق را در زاویهٔ نسیان می انداخت و از اوراق بیوده میشمرد و به احترام و ایستادگی و رعایت و خدمت امر میکرد. حال به جهت فتور در میثاق منتهای اتفاق را حاصل نموده اند پس معلوم شد که اساس اصلی اختلاف و ایستادگی بین نفوس احبّاء ثبوت و تزلزل است ثابتون متفق و اهل فتور نیز متحد پس باید به عون و عنایت جمال مبارک توکل نمائید و در حقّ این عبد دعا نمائید که بلکه انشاء الله به عبودیت جمال قدم کجا هوحقّه قیام نمایم و همچنین در حقّ اهل فتور دعا فرمائید که خدا یک قدری عقل و فکر و انصاف احسان کند یخربون بیوتهم بایدیم اگر آنها محتاج به دعا نیستند ادعا مینمایند این عبد در نهایت احتیاج است و به جز دعای خالص منبعث از حقیقت قلب دوستان و تضرّع و ابتهالشان در این نشئهٔ انسان سبب تأیید و علت حصول توفیقی نداند.

و دیگر آنکه اهل فتور پاپی این عبد پر قصورند و این عبد حال مدّت چهار سال است که تجلّ جفا و انکار و افترا و اراجیف و تزییف و تحقیر و بلکه تکفیر نموده و مینماید چنانچه اگر در بعضی اوراق و مکاتیب دقت فرمائید ملاحظه میکنید که جمیع ایّاک اعنی یا جار است و خود در ضمن حکایت گوشدار. گاهی ثابتین مشرکین شمرده شده است مقصد این است که به تصریح مشرکین تلویح رئیس مشرکین نمایند و قس علی ذلک. ولی این عبد به فضل و عنایت جمال مبارک دلبسته و از این نسبتها آزرده نگشته با وجود این با کمال محبت با کلّ رفتار کرده و خیر کلّ را خواسته و شب و روز منتهای زحمت را به جهت راحت کلّ میکشم و سمّ عذاب را میچشم و تیر جفا را هدف میشوم و آه برنیارم و ناله نکنم و فریاد و فغان نمایم. لکن از جهت اهل فتور هر ساعتی هزار شکوه و شکایت صادر حکایتی را خلق نمایند و خود تشبیه دهند و بعد اظهار شدت تأثر و تأثیر نمایند تا سبب رقت قلوب گردد و علت تحسّر نفوس تا به این سبب بغضی از این عبد در نفوس حاصل شود.

ملاحظه نمائید هیچ افترائی ماند که به جمال مبارک روحی لاجبّائه الفداء زده نشد هر کس در مهد راحت آرمیده و به نهایت آسایش در بستر آرایش غنوده و جمال مبین هدف سهام کلّ مبغضین بود و حصن حصین کلّ مؤمنین با وجود این شکایت ضمنی از ظلم جمال مبارک مینمودند و فریاد و آه و ناله میکردند.

سبحان الله این عبد شکایت از ظلم بر میثاق و تعدی بر عهد و تعرض به این عبد و حصول جمیع این بلایا و رزایا ندارد اهل فتور به این قناعت نموده فریاد شکایت را به عیوق رسانده اند، چه خوش گفته عجیب حادثه ای و غریب واقعه ای، انا اصطبرت قتیلا و قاتلی شاکی. احبّای پر فتور از جهت سهم جفا به

جگر گاه این عبد روا دارند و از جهتی ناله و فغان آغاز کنند تا به این وسیله نیز در قلوب شبهه ای اندازند فباطل ما هم یعملون و مکروا مکرهم و عند الله مکرهم.

سبحان الله نور حقیقت را به سبحات شبها پنهان توان نمود و یا آفتاب راستی را به سخا مفریات پنهان توان کرد؟ لا و الله، مگر آنکه اغراض بصیرت را بکلی کور و بصر را بتمامه محروم و مهجور نماید در این صورت احتیاج به سخا و سبحات نیز نماند.

چون دهد قاضی بدل رشوت قرار کی شناسد ظالم از مظلوم زار  
چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل به سوی دیده شد

باری مقصود این است که حزب فتور پاپی این طیور شکورند و آنی فراغت از حرکات و سکات پر وحشت نمایند و فوراً ناله بلند کنند که پاپی ما هستند و متعرض بما و این عبد دائماً مساءً و صباحاً احباً را وعظ و نصیحت مینمایم که حضرات کلّ دوستان جمال مبارک بودیم و در ظلّ خیمه حیات حال اگر چنانچه روش و حرکت متفاوت شده تعرض ننمائید و پاپی نشوید هر کس هر قسم میخواهد حرکت نماید لیس لک من الامر شیء و لست علیهم بمسیطر.

کاری به کسی نداشته باشید لسان حیف نیست که به ذکر مادون مشغول شود به ذکر حقّ مانوس شوید در محافل و مجامع به تلاوت آیات و مناجات و بیان دلائل و حجج و برهان پردازید و وصایای مبارک را تکرار کنید و از روی و خوی او حکایت و از روش و سلوک او روایت نمائید و از فضل و جودش بشارت دهید تا محفل ابرار گلشن اسرار گردد و مجلس احرار افق انوار شود. و هر یک از احباء به جائی مکتوبی مرقوم نماید با وجود مشاغل عظیمه آن مکتوب بقدر امکان قرائت میشود که اگر نسبت به نفسی مخصوص کله ای باشد محو میشود دیگر چه کم. الآن مدت دو سال است که از مدینه ای رانحه فتور پر زور استشمام مینمایم به قسمی که به قوت تمام بر محو میثاق قیام نموده اند با وجود این تا به حال ابراز ندادم و ستر کردم و مراجعت در بعضی امور نمودند بلا فتور به ترویج بر خاستم دیگر چه کم لکن این نفوس نه به سکوت ساکن گردند و نه به پاپی شدن ساکن به دو چیز سکون برایشان حاصل گردد یکی به تحویل مرکز میثاق و اجرای سلسبیل عهد در مجرای دیگری و یا خود مایوسی از تأثیر تدبیر. مختصر این است تا تمام قوت را در تشویش افکار و تحدیش اذهان و تشتت شمل امر رحمن و تفریق جمع دوستان مبدول نمایند آرام نگیرند و آن جناب نیز اندکی به این کیفیت پی برده اید چه که از بعضی وقایع جزئیّه اطلاع یافته اید و بر شما این قضیه مجهول نیست، ولی غافل و ذاهلند که این غبار و گرد آفتاب عهد را پنهان نماید و این تدبیر جلوه تقدیر را پنهان نکند و این سدها امواج این بحر را صد نمایند و این گریاد ها شجره انیسا را از بیخ و ریشه نکند.

عنقریب نفوسی به فیوضات ملکوت ابهی مبعوث گردند که سیف شاهر میثاق را بر هیکل آفاق بیاورند و نور عهد قدیم را از افق جبین طالع فرمایند و علم پیمان را در قطب امکان برافرازند یومئذ یستبشر المؤمنون. اما این عبد مقام نفسی را اعتراض ننمایم و از حقوق نفسی اغماض ننمایم در هر صورت رعایت کلّ ننمایم و خدمت به جمیع کتم چه که کلّ در ظلّ سدره مبارکه بودند معززند و محترم و موقرند و مکرم کسی نباید بر کسی اعتراض کند و یا خود بهانه نماید. و اما قضیّه ادّعی الوهیّت و ربوبیّت. این عبد الحمد لله از بدو نشئت طینتم به ماء عبودیّت مخمر گشته و کینونتم به نسیم جانبخش رقیّت نشو و نما نموده چنانچه سه سنه قبل از این به احبای عراق مرقوم شده است اعلموا انّ العبودیّه بعثته السّامیه هی اکیلی الجلیل و تاجی الوهّاج و بها افتخر بین ملکوت السّموات و الأرضین. و چندی پیش سؤال نموده بودند جوابی مرقوم شد لازم شد که سوادش در این مکتوب مرقوم گردد.



## هو الابهی

ایها الخلیل الجلیل قد تلوت آیات شکرک لله ربّ السّموات و الأرضین بما کشف الغطاء و جزل العطاء و ارسل السّماء مدراراً و انزل من معصرات الحیات ماءً ثجاجاً و احیی به بلدة طیّبة انبت باذن ربّها و اهتزت و ربت و اخضرت و تزینت بكلّ زوج بهیج و لمثلک ینبغی ان یستبشر ببشارات الله فی هذه الایام الّتی فاضت بفیوضات ربّک القدیم تالله الحقّ انّ الاشعة السّاطعة قد سطعت و انّ نسائم ریاض الاحدیة قد هبت و انّ بحور الحیوان قد ماجت و ینابیع الحکمة قد نبعت و انوار العرفان قد لمعت و نجوم الهدی قد بزغت و مطالع الآیات قد اضاءت و مشارق البینات قد اشرقت بالنور المبین و ابواب الملکوت مفتوحة علی وجوه اهل السّموات و الأرضین و انّک انت یا ایها المتمسک بذیل رداء الکبریاء و المتشبّث بالعروة الوثقی دع المتزلّین الضّعفاء المستغرقین فی بحور الشّبهات الغافلین عن المرجع الوحید المنصوص بميثاق الله من ربّک الکریم لانهم فی معزل من مواهب ربّک و فی عمه عظیم تالله الحقّ سوف ترى رایة الميثاق تخفق فی اعلی قلل الآفاق و انّ نیر عهد ربّک یشرق اشراقاً تشخص منه الابصار عند ذلك ترى المتزلّین فی خسران مبین و الغافلین فی حسرة و یأس شدید.

ای خلیل مکتوب آن جناب واصل و از نفحات ریاض معانیش چنان مفهوم شد که بعضی مستفسرند که این عبد چه مقامی را طالب و مدعی، قسم به جمال قدم که این عبد از رائحه ای که بوی ادعا نماید متنفر و در جمیع مراتب ذره ای از عبودیّت را به بحور الوهیّت و ربوبیّت تبدیل ننمایم چه که اظهار الوهیّت و ربوبیّت بسیاری نمودند. حضرت قدّوس روحی له الفداء یک کتاب تفسیر صمد نازل فرمودند از عنوان کتاب تا نهایتش اتی انا الله است و جناب طاهره اتی انا الله را در بدشت تا عنان آسمان به اعلی النداء

بلند نمود و همچنین بعضی احباً در بدشت و جمال مبارک در قصیده و رقائیه میفرماید کلّ الألوه من رشح امری تألّمت و کلّ الریوب من طفح حکمی تربت.

ولی یک نفس را نفرمودند که به عبودیت کماهی حقّها قیام نمود و اگر چنانچه مقامی را بخواهیم خدا نکرده از برای خویش چه مقامی اعظم از فرع منشعب از اصل قدیم است تا الله الحقّ ذلّ رقاب کلّ مقام و خضع اعناق کلّ مقام و رتبة لهذا المقام العظیم. ع ع



## هو الله

قزوين جناب عبدالحسين عليه بهاء الله الابى

الله ابى

ای عبدالحسین روحی لاسمک الفداء من و تو همنامیم تو خوشکام و من گمنام تو به عبودیت او قائم و من هنوز در وادی عصیان و بادیه نسیان هائم. تو چون موفق بر عبودیت او شدی دعائی نیز در حقّ من نما شاید به عجز و نیاز و نفس پاک یاران این عبد نیز در میدان عبودیت حرکتی نماید. ع ع

باری این عبد حصیر عبودیت را به سریر ربوبیت تبدیل ننماید و بندگی آستان جمال مبارک را به خداوندی عالمیان مبادله نکند بهانه جویان بهتر آنکه بهانه دیگر کنند و به جهت تشویش اذهان و تحدیش افکار یاران متزلزلان اراجیف دیگر بجویند چه که این تیر سهم نافذ نه و زخم این خنجر بر جگر وارد نه. جمال مبارک در سوره هیکل میفرماید: قد خلقت للالوهیة مظاهر و للربوبیة مطالع و در رساله ابن ذئب میفرماید: سبحان الله ذکر الوهیة و ربوبیة که از اولیا و اصفیا ظاهر شده آن را اسباب اعتراض و انکار قرار داده اند. حضرت صادق فرموده العبودیة جوهره کنها الربوبیة و حضرت امیر در جواب اعرابی که از نفس سؤال نموده فرموده و ثالثها اللاهوتیة الملکوتیة و هی قوّة لاهوتیة و جوهره بسیطة حیة بالذات الی ان قال علیه السلام فیهی ذات الله العلیا و شجرة طوبی و سدرة المنتهی و الجنة المأوی. و همچنین در آن رساله از لسان حقّ صادر که حضرت امیر فرموده انا الذی لایقع علیه اسم و لا صفة و همچنین فرموده ظاهری امامة و باطنی غیب لا یدرک. و همچنین از لسان ابی عبد الله علیه السلام روایت فرموده که گفته اند نحن کعبة الله و نحن قبلة الله و نحن وجهه الله. و همچنین میفرماید روی جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال یا جابر علیک بالبیان و المعانی فقال علیه السلام اما البیان هو ان تعرف الله سبحانه لیس کمثله شیء فتعبده و لا تشکر به

شیئاً و اما المعانی فنحن معانیه و نحن جنبه و یده و لسانه و امره و حکمه و علمه و حقّه اذا شئنا شاء الله و  
یرید ما نریده. انتهى

حال ملاحظه فرمائید که از لسان اولیاء چه نعماتی صادر و چه آهنگی بلند و اسم اعظم روحی لاحبائه الفداء  
به آن اقامه حجت و برهان بر منکر میفرمایند و این عبد جز فانی محض و انعدام صرف تحریراً و تقریراً ذکر  
نموده باز مورد صد هزار اعتراض و انکار است. و او ویلا اگر معاذ الله به کلمه ای از این کلمات تفوه  
نماید آن وقت چه آتشی افروخته گردد و چه شورشی از حزب فتور بر خیزد. ای یاران الهی و منصفان  
حقیقی در رساله خال قدری ملاحظه فرمائید که در حق خاک پاک حضرت سید الشهداء روحی  
له الفداء چه میفرماید، قوله الحق: مثلاً ملاحظه فرمائید غلبه ترشحات دم آن حضرت را که بر تراب  
ترشح نموده و به شرافت و غلبه آن دم تراب چگونه غلبه و تصرف در اجساد و ارواح ناس فرموده  
چنانچه هر نفسی برای استشفای ذره ای از آن مرزوق شد شفا یافت و هر وجود که برای حفظ مال  
قدری از آن تراب مقدس را به یقین کامل و معرفت ثابتة راسخه در بیت داشت جمیع مالش محفوظ  
ماند. و این مراتب تأثیرات آن است در ظاهر و اگر تأثیرات باطنیه را ذکر نمائیم البتّه خواهند گفت تراب  
را رب الارباب دانسته و از دین خدا بالمره خارج گشته. انتهى

حال ملاحظه فرمائید که در وصف خاک عطرناک یک حرف از حروف فرقان چنین اوصاف و  
نعوت بیان فرموده اگر شرک این است که حزب فتور فهمیده اند در این صورت نفس مقدس محل  
اعتراض واقع گردد. در زیارت حضرت سید الشهداء روحی له الفداء جمال قدم روحی لترتبه الفداء به نعت  
و ستایشی خطاب فرموده اند که از اول ابداع تا یومنا هذا چنین اوصاف الوهیت و نعوت ربوبیت در  
حق مظهري از مطالع مقدسه نشده است، مثلاً میفرماید: آه من ظلم به اشتعلت حقائق الوجود و ورد علی  
مالک الغیب و الشهود من الذین نقضوا میثاق الله و عهده و انکروا حجتّه و جحدوا نعمته و جادلوا بآياته. فآه  
ارواح الملاء الاعلی لمصیبتک الفداء یابن سدره المنتهی و السرّ المستسرّ فی الکلمة العلیا. و همچنین میفرماید: لو  
لاک ما ظهر حکم الکاف و النون و ما فتح ختم الرّحیق المحتوم و لولاک ما غرّدت حمامة البرهان علی  
غصن البیان و ما نطق لسان العظمة بین ملاء الادیان بجزنک ظهر الفصل و الفراق بین الهاء و الواو. و  
همچنین میفرماید: بک ظهرت قدرة الله و امره و اسرار الله و حکمه لو لاک ما ظهر الكنز المخزون و امره  
الحکم المحتوم و لولاک ما ارتفع النداء من الافق الاعلی و ما ظهرت لثالی الحکمة و البیان من خزائن قلم  
الابهی. و همچنین میفرماید: انت الذی باقبالک اقبلت الوجوه الی مالک الوجود و نطقت السدره الملک  
لله مالک الغیب و الشهود. و همچنین میفرماید: کلّ الوجود لوجودک الفداء یا مشرق وحی الله و مطلع  
الآیه الکبری و کلّ النفوس لمصیبتک الفداء یا مظهر الغیب فی ناسوت الانشاء. و همچنین میفرماید: بک  
اشرقت شمس الظهور و نطق مکلم الطور و ظهر حکم العفو و العطاء بین ملاء الانشاء اشهد انک کنت  
صراط الله و میزانه و مشرق آیاته و مطلع اقتداره و مصدر او امره المحکمة و احکامه النافذة. و همچنین



میفرماید: اشهد انک كنت كنز لثانی علم الله و خزینة جواهر بیانہ و حکمتہ بمصیبتک ترکت النقطه مقرها الاعلی و اتخذت لنفسها مقاما تحت الباء انت اللوح الاعظم الذی فیہ رقم اسرار ما کان و ما یکون و علوم الاولین و الآخین و انت القلم الاعلی الذی بحرکتہ تحرکت الأرض و السماء. بعد میفرماید: سبحانک اللهم یا اله الظهور و المجلی علی غصن الطور اسلک بهذا النور الذی سطع من افق الانقطاع و به ثبت حکم التوکل و التفویض فی الابداع . انتهى

و امثال این بیانات بسیار و در کتب و الواح الهی بی شمار و انی ادرجت فی هذه الورقة نبذة منها لتكون بصیرة لاولی النهی و لثلا یزل الاقدام من صراط الله اذا سمعت الآذان محامد و نعوته لتراب انتسب لعنته السامیة فی عالم الکیان بعد البیان و ظهور العیان. این ستایشی بود که اسم اعظم روحی لاحبائه الفداء در حق ذات مقدسی از ادلاء فرقان فرموده اند فاعتبروا یا اولی الابصار.

و معاذ الله از ذکر این کلمات الهیه همچو گمان نرود که این عبد مدعی یک کلمه از این مقامات است . استغفر الله عن ذلك انی عبد آمنت بالله و آیاته و لیس لی شأن الا الذل و الانکسار و الضعف و الانعدام فی جمیع الشئون و الاطوار و لیس لی امل الا العبودیة المحضة لله الحق العزیز الجبار.

باری امواج شبهات است که مرتفع از بحر مفتریات است و ترویج متشابهات است که در شرق و غرب کافه جهات است. امید این عبد چنین بود که جمیع احبای الهی بمنزله جناح این طیر مظلوم باشند تا در فضای خدمات امر الهی بال و پری بگشاید و مقاومت جنود مهاجمه اعداء تواند. حال جمعی از دوستان کمر بر بسته و به سنگ طعن بکلی بال این مرغ بی آشیان را شکسته و به این قناعت نموده فریاد از ظلم و ستم نمودند و گریه و زاری آغاز کردند با وجود آن که تعلیمات خفیه متتابع است و مکاتیب سریه مترادف و جمیع هادم بنیان میثاق لائح. ولی این طیر مظلوم را عقاب حی قیوم مجیر و ظهیر و این مرغ بال و پر شکسته را عنقاء مشرق احدیت معین و نصیر سهام طعن را سینه سپر نمایم و سنان طغیان را جان و دل هدف کنم هر بلائی را در سبیل او قبول نمودم و هر مصیبتی را به جان و دل آماده گشتم از رفتار کل شکرانه نمایم و از کردار جمیع چشم پوشم و شب و روز به خدمت امر الله وحده پردازم هیچ اسمی و رسمی نخواهم و هیچ نام و نشانی نجوم از هر وصفی بیزارم و از هر نعتی در کنار. جمال مبارک روحی لاحبائه الفداء در یوم ولادت اول اسمی که عنایت فرمودند عباس است و بعد از چندی در ایام طفولیت این عبد را احضار و بعد از اظهار عنایت کبری و موهبت عظمی مهر جد بزرگوار روحی له الفداء را التفات فرمودند و آن دو مهر منور است که سجع یکی از آن مهر حساس عبده عباس است این است اسم و لقب و نعت و ستایش این عبد و لا ارضی لی صفة و لا نعتاً و لا اسماً و لا سمة الا هذا الاسم القديم. دیگر آنچه از قلم اعلی در کتاب اقدس و کتاب عهد و سائر الواح نازل محض جود و فضل است. ای احبای الهی تقید به اسماء و تشبث به اوصاف سرگردانی است و چون باد بادیه پیمائی کمر

خدمت برنیدید و در نشر نفعات الله بکوشید و در اعلاى کلمة الله جانفشانی نمائید قدری در حالت انقطاع حضرت روح الله ملاحظه نمائید که آن روح مجسم و نور مصور در سنّ دوازده سالگی به چه آزادگی به مشهد فدا به چه شوق و اشتیاق شتافت و چگونه جان فشانی نمود. کار از دو شقّ خارج نه یا به خدمت امر مقدّس مؤید میگرددیم یا نه اگر به این موهبت کبری موفق شویم. جمیع اسماء حسنی طائف حول و اگر مایوس و محروم شویم از اسماء و القاب و اوصاف و احساب چه ثمر پدیدار فاستغنوا عن کلّ اسم و صفة فی ظلّ ربکم الرحمن الرحیم، تالله الحقّ اذا حفظتم وصایا الله و ثبتتم علی میثاق الله یخدمکم کلّ الاسماء الحسنی و یتباهی بکم کلّ الصفات العلیا دعوا هذه الاوهام ثمّ ابدلوا جهدکم فیما یتنوّر به وجوهکم فی ملکوت الله المهیمن القیوم و تتلقّیكم به ملائكة القدس و تدرککم به بشار الفوز و الفلاح من جبروت ربکم القدیم .

باری ملاحظه فرمائید که این عبد در چه بلائی و چه اضطرابی از جهتی هجوم ملل اولی و از جهتی جنون سائر اعداء و از طرفی دسائس امت یحیی و از سمتی و ساوس بد خواهان سیاسی در مراکز علیا و از شطری اداره امور معضله عکا و از هر جهت مکاتبه و مراسله به سائر جهات و جواب مسائل معضلات و وقتی سرگردانی در تمشیت مهمّات و ساعتی حیرانی در تأدیة دیون، در بعضی اوقات و شب و روز در حسرت و تأسّف از هجوم جنود شبّهات و نشر متشابهات. با وجود این دوستان اکتفا به بلائی این عبد ننمایند آنان نیز به کمال تدبیر در سرّ سرّ تعلیمات خفیه به اطراف ارسال نمایند و نشر اراجیف کنند و بنیان پیمان را فتور خواهند و در وهن قصور نکنند با وجود آن که هیچ زحمتی ندارند و هیچ تعب ندانند و هیچ فکری نیندیشند و از هیچ چیز نه جزئی و نه کلیّ مسئول نباشند و مکلف نگردند، ” لاله ساغر گیر و نرگس مست و بر من نام فسق داوری دارم خدایا من که را داور کنم“.

الهی تری وحدتی و غربتی و کربتی و تشاهد نخول جسمی و ذهول نفسی و خسوف بدری و کسوف شمسی و ضعف ارکانی و تزلزل اعضائی و تزعزع وجودی و تضییق صدری و خفقان قلبی و زهاق روحی و عدم شروحو و شدّة بلائی فی سبیلک و کثرة ابتلائی فی محبتک ای ربّ استأصلت الزّوابع دوحی النّاشئة و اقلعت الزّلازل ارومتی الثّابتة و اخذتني اعاصیر البلوی و اهلکتني شدائد البأساء و الضّراء ای ربّ ضاقوا بی ذرعاً و استأثروا بی هواناً و رشقوا علیّ سهاماً و رضیوا لی حرماناً و انی بعزّتک فرید و حید فی ملکک و لیس لی ملجأ منیع و لا ملاذ رفیع الا ملکوتک الابهی و لیس لی مناص و لا مجیر الا جوار رحمتک الکبری ای ربّ فارفعنی حتّی تخمد هذه النّار المؤجّجة فی قطب الاضلاع و الاحشاء و یسکن هذا الطّوفان المتواصل و الغبار المثار الی کبد السّماء حیثنذ یستریح روحی و ینتعش قلبی و یفرح ذاتی و ینشرح بفضلك و موهبتک لانّ احبتک استثقلونی و عبادک وقعوا فی حرج من وجودی و انی احاطنی القصور و ما تمکنت ممّا کنت ارجوه فی یوم النّشور یا ربّی الغفور ادرکنی ادرکنی نجّی نجّی من هذا الوهاد و خلّصنی من هذا السّنین الشّداد انک انت مخلص کلّ عبد اوّاب .

اما قضیه زجر احباب از بعضی اوضاع، این معلوم آن جناب است که اهل فتور و حزب حشر و نشور در نهایت شین و شورند و به هیچ وسیله ای ساکن نگردند و اگر این عبد با احباً نیز با گرز و چماق درافتم دیگر کسی در میدان باقی نماند بکلی باید انا لله و انا الیه راجعون خواند و از هر چیز چشم پوشید. این عبد به مجرد این که به نفسی نصیحتی نمایم فوراً حزب فتور اطراف او را گیرند و از عهد و میثاق منحرف نمایند چنانچه به کرات در این ارض تجربه شده. حال بکلی پا و دست این عبد بسته و به گوشه ای نشسته و سیر و تماشا مینماید تا خدا چه راهی بنماید و قضا چه امضا کند.

شخصی از یاران ذکر نموده بود که بعضی رئیس موهومند، گفتم لا والله مرؤوس مظلوم به قول شما این ریاست موهومه است و چنین مغبوطه، وای اگر ریاست معلومه بود چه میشد با وجود آن که عبارت از بلا و محن است چنین رشک و غبطه هراجنمن است. وای اگر کام دل و راحت جان بود. حال نقلی نشده است این عبد به روضه مطهره قسم گوشه ای گیرد و توشه ای نپذیرد نفسی این ثقل اعظم را چندی حمل نماید چه ضرر دارد و الله سبب روشنی چشم این عبد شود و علت راحت جان و آسایش وجدان گردد و اگر کسی در این قضیه شبهه نماید تجربه کنند چه ضرر دارد و الله الذی لا اله الا هو آن یوم یوم عید این عبد است و اگر به صدق و راستی اقدام شود البته فوائد کلی بخشد و من به جان و دل تأیید نمایم و تعلیمات سرّیه به جائی نفرستم و تحدیش افکار نکم و تشویش اذهان نمایم و تفریق کلمه الله نجویم و مظهر باطن و مظهر ظاهر تشکیل نمایم به صدق محض و راستی صرف اقدام نمایم و جمیع این مشکلات را حل کنم ادعای مظلومیت نکم و کسی را نسبت زاغ ندهم و خویش را بلبل نمایم و ابداً به وهن احدی راضی نشوم و چون اهل اروپا مذهب سرّی تأسیس نمایم و خفياً با نفسی مخابره نکم. حضرت روح میفرماید: آیا کسی سراج را زیر فانوس حدید مینهد؟ لا والله. سراج به دست گرفته و واضح به هر دیده مینماید هر امر سرّی ظلام است و هر نجوی مذموم در کتاب عزیز علام.

باری مختصر این است که در این مدت به جان عزیزت نهایت رعایت و مدارا ملحوظ شد و همچو ملاحظه نفرمائید که این عبد روش و حرکت را تغییر میدهد این روش سبیه این عبد است اگر آشنایان انکار کنند الحمد لله جمیع بیگانگان شهادت میدهند که این عبد به هر نفسی خواه محسن و خواه دون آن کمال محبت و شفقت را مینماید و ابداً تعرض نمیکند اگر استشهاد لازم شود جمیع اهل بریه الشام مهر نمایند و به سوگند تأکید کنند، سبحان الله روش و سلوک و جمیع شئون این عبد نزد بیگانگان مسلم ولی آشنایان انکار کنند، و الفضل ما شهدت به الاعداء.

ای دوستان الهی گمان ننمائید که در ضمن این بیان مقصود اشخاص مخصوصند بلکه مقصود حزب فتور است و شما را به جمال قدم قسم میدهم کسی را توهین ننمائید و خواری به جهت نفسی نخواهید آنچه نسبت شرک و کفر و الحاد و ضرر و ضلال و وبال به ما تصریحاً او تلویحاً او ضمناً بدهند ابداً تعرض ننمائید و

کسی را تسفیق نکنید و شخص معلومی را و لو مدافعه باشد مقاومت و معارضه ننمائید به کمال ملاحظت و محبت و دوستی و خیر خواهی و دلسوزی رفتار ننمائید، روش روحانیان گیرید و مسلک کروبیان جوئید در حقّ کلّ دعا کنید و خیر کلّ را از خدا بخواهید. هر نفسی را به کمال ادب ذکر نمائید و شخصی را مبعوض مدارید و با هر کس مهربان باشید و اگر به سمع خویش نکایه یا اشاره یا تلویحاً یا تصریحاً توهین این عبد را شنوید آشفته نشوید کمال حلم و سکون را چون این عبد ملحوظ دارید و به نفحات قدس مأنوس گردید ولی گول نفسی را نخورید و گوش به تملّق بعضی ندهید زود پی به شبهات اهل متشابهات برید اهل فراست باشید منخدع نگردید مفتون مداهنه اهل فتور نشوید به نور الله ناظر باشید و مظهر اتقوا من فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله گردید،

ور نه این جعدان دغل افروختند بانگ بازان سپید آموختند  
بانگ هدهد گر پیاموزد قطا راز هدهد کو و پیغام سبا .

ای یاران قسم به حضرت یزدان که این عبد در حقّ نفسی وهنی راضی نشده و قصوری نموده بلکه این قصور از آفتاب میثاق است که بر آفاق اشراق نموده لیس هذا من عندی بل من عنده، الله اعلم حیث يجعل رسالته، ا هم یقسمون رحمة ربّک؟ نحن قسمنا بینهم معیشتهم،

“جرم او این است که باز است و بس غیر خوبی جرم یوسف چیست پس؟“

ای یاران روحانی، جمال نورانی مرّی رحمانی آفتاب انور جهان الهی روحی لمرقده الفداء و نفسی لارقائه الفداء تحمل تیر و زنجیر و تهدید شمشیر نموده در سلاسل و اغلال ایام را بسر بردند مدّتی در زندان بودند و به کرات در تحت عذاب الیم عوانان، روزی سرگون به عراق شدند و دمی متهم به شقاق در السن اهل آفاق، یومی در بزم مصائب جام بلا بدست گرفت و شبی در جشن وفا از کؤوس جفا مدهوش و مست شد، سالی در بدشت بازار یوسفان شکست داد و از فرط دلیری اسیر هر ستمگری شد و زمانی خانمان به تالان و تاراج داد و بی سر و سامان هر اقلیم و کشوری گردید، وقتی چون شمع در زجاجه غربت بگداخت و زمانی فرید و وحید در جبال شاهق و مغار کردستان بی انیس و رفیق ماند، مدّتی در زوراء سینه هدف سهام اعداء کرد و سالهائی در مقابل هجوم اهل بغضاء چون حصن مرصوص مقاومت مخصوص فرمود، گاه آواره شرق شد و گاه رانده غرب، گاهی به بلغار افتاد و گاهی به سقلاب تا آن که در سین اعظم در زندان عمیق در افتاد تا آخر ایام به سرآمد و یوم الله منتهی شد و آفتاب لقا افول نمود و لیلۃ لیلۃ هجوم کرد و یاران با وفا در آتش حرمان سوختند و آتش حسرت بر افروختند.

باری آفتاب توحید در مصائب شدید تحمل هر بلای عظیم فرمود تا جمعی بی نوایان را با نوا فرماید و نفوس پریشان را مجتمع نماید افسردگان را برافروزد و پز مردگان را طراوت و لطافت بخشد مردگان را جان مبذول

دارد و آوارگان را سر و سامان دهد مستمندان را به گنج روان دلالت فرماید و نادانان را دانائی بخشد. این مدت مدیده با رأفت کبری و ملاطفت عظمی این نفوس را در آغوش عنایت تربیت کرد و به انواع فیض پرورش داد تا در یوم فراق بر وفای حقیقی و وفاق قیام نمائیم و کمر خدمت بر بندیم و به جان و دل کوشیم و چشم از جمیع شئون پوشیم مظهر حتی اجعل اورادی و اذکاری ورداً واحداً و حالی فی خدمتک سرمداً گردیم. حال هنوز قیص تقدیس تر و طری و بالین نازنین در نهایت تازگی و رنگین، ما جمیع آن وصایا را فراموش نمائیم و خاموش نشینیم و همه آن الطاف را نسیان کنیم و راه عصیان بپیمائیم و چون عزم و حرکتی نمائیم طوفان اختلاف برانگیزیم و با هر کس در ستیزیم بر بالین پرند و پرنیان بخشیم و فریاد و فغان بر آریم، در ایوان راحت جان بیسائیم و شکایت از تطاول مظلومان نمائیم هر چه خواهیم بکنیم و بگوئیم و به آفاق انتشار دهیم و از جهتی الغوث الغوث به عنان آسمان رسانیم، خدمتی که نکردیم سهل است اهانت به هیکل امرش چرا بنمائیم؟ نصرت که نمودیم بس است تیشه به ریشه شجره مبارکه اش چرا زنیم؟

ای پروردگار از خواب غفلت بیدار فرما و از بی هوشی هوشیار کن دیده را نوری بخش و گوش را شنوائی عنایت کن قدری انصاف عطا فرما و به جزئی وفا مؤید نما بلکه تیشه خفیف تر گردد و طوفان قدری سکونت یابد توئی مقتدر و توانا و توئی واقف و دانا. ع ع

باری مقصود این است که حزب فتور را مقصد چنان است که در هر نفسی قصوری از این عباد در انظار جلوه دهند و به این سبب سیئات تزلزل خویش را بپوشند و جمیع را از صراط مستقیم منحرف نموده در اطراف خویش جمع نمایند و علم خلاف برافرازند و اساس اختلاف بنهند. مثلاً ملاحظه فرمائید که از هندوستان چه اراجیف کذبی و اسنادات کفر و شرکی نسبت به حاجی محمد حسین دادند و به مصر نوشتند تا آن جناب را نیز از او بی نهایت مکدر کردند و به حسب روایت شکایت در مکاتیب اولیه نموده بودند و چون محض لطف الهی حاجی مذکور مغدور به مصر رسید ملاحظه فرمودید که اراجیف بود چنانچه در مکتوب اخیر مرقوم فرموده بودید که: جناب حاجی محمد حسین اصفهانی از بمبئی وارد مصر شدند به دقت مطالب ایشان استماع شد ابدأ کله مغایری از ایشان مسموع نگشت چرا بعضی احباب اغراق نویسی را شعار خود ساخته اند، این بنده خدا غرضی جز اتفاق احباً بر کله واحده و ثبوت و رسوخ کل بر عهد الهی ندارد و هتک حرمت نفسی را هم نمیخواهد خداوند تبارک و تعالی میدانند چیزها نوشته بودند که عقل از استماع آن متحیر و قلب مضطرب میشد. انتهی

حال ملاحظه فرمائید که مقصدشان از این مفتریات چه بود و مفتریات هند مقتبس از مفتریات عکاست و شما میدانید که مقصود طعن به حاجی نبود مقصود این عبد است شما همین را میزان قرار دهید حقیقت حال مشهود گردد. ای کاش به همین کفایت نمودند. تالله الحق ان صدری مشبک من

سهام المفتریات و قلبی متقطع من طعان سنان الروایات و صرت اذا اتتني من سهام تكسرت النصال علی النصال. ملاحظه فرمائید این عبد خود را فدای هر یک از بندگان جمال مبارک مینماید و فدیتهم بروحی و نفسی و ذاتی و کینونتی میگوید و مینگارد با وجود این در افواه شهرت میدهند که این عبد ادعای اعظم مراتب و مقامات نموده که ذکرش از قلم جاری نمی شود با وجود آن که اکثری از متزلزین اظهار تذلل و انکسار و تبتل و ابتهال و تنزل و افتقار این عبد را بهانه و وسیله تزلزل خویش نموده که فلان روحی لاجبائه الفداء او لتراب اقدام احبائه مرقوم مینماید، پس چگونه برتری بر احدی دارد یا آن که مرکز میثاق است که دائره کتاب اقدس و کتاب عهد بر آن مرکز منصوص مشبوت دأراست؟ پس جمیع امثال و اقران بلکه برتری بر او دارند. با وجود این این عبد این مقام را نیز اعظم از مقام خویش می شمرد. باری ای دوستان الهی در دین الله تکفیر و تفسیق نبوده و نیست و تزییف و تحقیر جایز نه، با کسی مجادله ننمائید و منازعه نکنید و ذلت از برای احدی مطالبید و نام نفسی را به وهن مبرید و ضرر نفسی را نخواهید و لسان را به طعن کسی نیالائید غیبت نفسی ننمائید و پرده از کار کسی بر ندارید تا نفسی اظهار ثبوت مینماید تعرض مکنید و او را رسوا ننمائید و همین کلمات را نفسی وسیله نزاع و اعتراض نکند به ثبوت و رسوخ بنیان تزلزل را از بنیاد براندازید و به تمسک و تشبث اساس دین الله را محکم نمائید حزب فتور را به حال خویش گذارید و حواله به صاحب عهد و میثاق نمائید آن حی قدیم قوی قدیر است و هادم بنیان هر مکر و تدبیر. نصوص کتاب اقدس لوح محفوظ الهی منسوخ نگردد و مرکز میثاق الهی نلغزد علم مبین سرنگون نشود کوکب صبح منیر آفل نگردد بحر محیط از فیض منقطع نشود شمس شهر در پس سحاب شدید نماند نسیم عنایت منقطع نگردد و باب رحمت مسدود نشود مواهب جمال اهبی مفقود نگردد و موارد فرات سائغ بارد و شراب مقطوع نشود. عنقریب کوکب میثاق اشراق بر آفاق نماید و آفتاب عهد بر شرق و غرب بتابد اهل فتور نادم و پشیمان گردند و حزب عجول متشتت و پریشان و هذا وعد غیر مکذوب. ع ع

